

زنده یاد رفیق مینا

شهید مینا (۷ حوت ۱۳۳۴ - ۱۵ دلو ۱۳۶۵) زن مبارزی بود که نخستین سازمان سیاسی زنان افغان به نام «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) را بنیان گذاشت و برای ده سال رهبری آن را به عهده داشت. مینا در سازماندهی تظاهرات وسیع ۹ ثور ۱۳۵۹ مکاتب دختران کابل علیه دولت مزدور روس که طی آن ناهید و وجیهه به شهادت رسیدند نقش بارزی داشت. وی از نخستین سیاستمدارانی بود که در کنار مبارزه در برابر متجاوزان روسی و مزدوران خلقی و پرچمی‌اش، خطر توحش بنیادگرایی را نیز گوشزد نموده تاکید می‌ورزید که باید جنبش را از لوٹ باندهای خونخوار اخوانی پاک نمود ورنه مردم ما روزهای تیره‌تری را تجربه خواهند کرد. مینا بالاخره در یک توطئه «خاد» به همدستی باند گلبدین به تاریخ ۱۵ دلو ۱۳۶۵ (۴ فبروری ۱۹۸۷) در شهر کویت پاکستان به شهادت رسید و زنده نماند که صحت این پیش‌بینی داهیانه‌اش را ببیند.



در ۲۰۰۳ میلودی ایرماچیلد چاویس (Melody Ermachild Chavis)، نویسنده فیمنیست امریکایی، طی مصاحبه‌های رویاروی با اعضای «راوا»، در مورد زندگی این زن مبارز کتابی تحت عنوان «مینا، زن قهرمان افغانستان - شهیدی که جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا) را بنیان گذاشت» نوشت که به پنج زبان ترجمه شده اما متأسفانه متن فارسی آن تا کنون منتشر نشده است. در اهداییه کتاب می‌خوانیم:

«این کتاب برای میناهای جوان این جهان است که در آینده برای پیکار علیه بی‌عدالتی و بنیادگرایی بزرگ شده و مبارزه برای صلح، آزادی، دموکراسی و حقوق زنان را ادامه خواهند داد».

این کتاب سرشار از نکات آموزنده به ویژه برای جوانان است که چگونه مینا با زندگی شخصی و بی‌تفاوتی بدرود گفته و برای تحقق یک دنیای عادلانه و برابر تا نثار خورش می‌رزم.

قسمت‌هایی از فصل «زندگی مخفی» (صفحات ۹۵-۹۹) این کتاب را ترجمه و در دسترس خوانندگان سایت همبستگی قرار می‌دهم تا باشد جوانان بخصوص دختران این سرزمین اشغالی و گزیده‌شده‌ی ارتجاع بنیادگرا و غیربنیادگرایی داخلی، با الهام از شهید مینا جوانه زنند.

شهید مینا (۷ حوت ۱۳۳۴ - ۱۵ دلو ۱۳۶۵) زن مبارزی بود که نخستین سازمان سیاسی زنان افغان به نام «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) را بنیان گذاشت و برای ده سال رهبری آن را به عهده داشت.



در ۱۹۸۱ پس از راهپیمایی‌ها، تعداد بی‌شماری بازداشت و ناپدید شده بودند که دیگر برگزاری بیشتر اعتراضات عامه ناممکن به نظر می‌رسید. مردم ترسیده و دلسرد شده بودند. با سانسور مطبوعات، مردم هیچ راهی نداشتند تا بدانند که چه می‌گذرد. مینا تصمیم شجاعانه‌ای گرفت. وی کمیته‌ای از زنان «راوا» را تشکیل داد تا روی نشریه‌ای کار کنند که زنان را تشویق به اشتراک در مبارزه علیه شوروی‌ها کند.

«راوا» تصمیم گرفت تا مجله کوچکی را به چاپ برساند که آن را «پیام زن» نام گذاشت. آنان به کدام چاپخانه‌ای دسترسی نداشتند. چندین صفحه متن را تایپ کرده و تصاویر را با دست چسباندند. چندین مقاله را خود مینا نوشت. آنان به طور پنهانی و با استفاده از یک ماشین میموگراف، نقل‌هایی از این مجله را ساخته و در اپریل ۱۹۸۱ موفق به چاپ تقریباً هزار نسخه شدند. مجله چاپ‌شده در سالگرد مرگ دخترانی (شهید ناهید و شهید وجیهه. م) که یک سال پیش در تظاهرات بزرگی به شهادت رسیده بودند، آماده پخش بود.

مجله «پیام زن» بدرفتاری‌ها و خشونت رژیم را مستند می‌کرد. اما مهمتر از آن، «پیام زن» یگانه نشریه‌ای در کشور درمورد زنان بود که تهدیدها علیه آنان و مقاومت شان را منعکس می‌ساخت.

شماره نخست این مجله، تصویر خیره‌ای از دختر مکتبی با چهره گرد موسوم به ناهید را بر روی جلد خود داشت که در قیام مردمی اپریل ۱۹۸۰ به ضرب گلوله به قتل رسیده بود. و در متن همراه چنین نگاشته شده بود: «مادر میهن، دخترانت را عروس کردی و آنها را جاودانه در قلبت جا دادی. دخترانی که حنای دست شان، قطره‌های گلگون خون شان است.»

شماره نخست، شعر امضانشده‌ی مینا را نیز در بر داشت که به زبان پراحساس و زیبای فارسی سروده شده است:

کتابی از ایرماچایلد چاوایس (Melody Ermachild Chavis) تحت عنوان «مینا، زن قهرمان افغانستان - شهیدی که جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا) را بنیان گذاشت»



هرگز بر نمی‌گردم

من زنم که دیگر بیدار گشته‌ام
از خاکستر اجساد سوخته‌ی کودکانم برخاستم و توفان گشته‌ام
از جویبار خون برادرانم سر بلند کرده‌ام
از توفان خشم ملت‌م نیرو گرفته‌ام
از دیوارها و دهکده‌های سوخته کشورم نفرت به دشمن
برداشته‌ام
حالا دگر مرا زار و ناتوان مپندار هموطن،
من زنم که دیگر بیدار گشته‌ام
راه خود را یافته‌ام و هرگز بر نمی‌گردم
من دیگر آن زنجیرها را از پا گسسته‌ام
من درهای بسته‌ی بی‌خبری‌ها را گشوده‌ام
من از همه چوری‌های زر وداع کرده‌ام
هموطن وای برادر، دیگر آن نیستم که بودم
من زنم که دیگر بیدار گشته‌ام
من راه خود را یافته‌ام و هرگز بر نمی‌گردم
با نگاه تیزبینم همه چیز را در شب سیاه کشورم دیده‌ام
فریادهای نیمه‌شب‌ی مادران بی‌فرزند در گوش‌هایم غوغا کرده‌اند
من کودکان پا برهنه، آواره و بی‌لانه را دیده‌ام
من عروسانی را دیده‌ام که با دستان حنا بسته،
لباس سیاه بیوه‌گی بر تن نموده‌اند
من دیوارهای قد کشیده‌ی زندان‌ها را دیده‌ام
که آزادی را در شکم‌های گرسنه‌ی خود بلعیده‌اند
من در میان مقاومت‌ها، دلیری‌ها و حماسه‌ها دوباره زاده شده‌ام
من در آخرین نفس‌ها در میان امواج خون و در فتح و پیروزی
سرود آزادی را آموخته‌ام
حالا دیگر مرا زار و ناتوان مپندار
هموطن وای برادر،
من در کنار تو و با تو در راه نجات وطنم همنوا و همصدا گشته‌ام
صدایم با فریاد هزاران زن برپا گشته پیوند خورده است
مشتم با مشتم هزاران هموطنم گره خورده است
من در کنار تو و در راه ملت‌م قدم گذاشته‌ام

تا یکجا بشکنیم این همه رنج زندگی و همه بند بندگی

من آن نیستم که بودم

هموطن وای برادر،

من زنم که دیگر بیدار گشته‌ام

من راه خود را یافته‌ام و هرگز بر نمی‌گردم

زنان با قبول خطر به زندگی شان، مجله «پیام زن» را به اعضا و هواداران می‌رساندند. این مجله میان دوستان و همسایه‌های مورد اعتماد دست به دست می‌شد. در صنف‌های سوادآموزی «راوا» مطالعه «پیام زن» ترجیح داده می‌شد.

شوروی‌ها قیود شبگردی را در شهر کابل تحمیل نموده بودند که پس از تاریکی هوا و پیش از طلوع به مردم اجازه بیرون شدن از خانه داده نمی‌شد و این رفتن از یکجا به جای دیگر را مشکلتر می‌ساخت.

شماره ۵۰ «پیام زن»، نشریه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

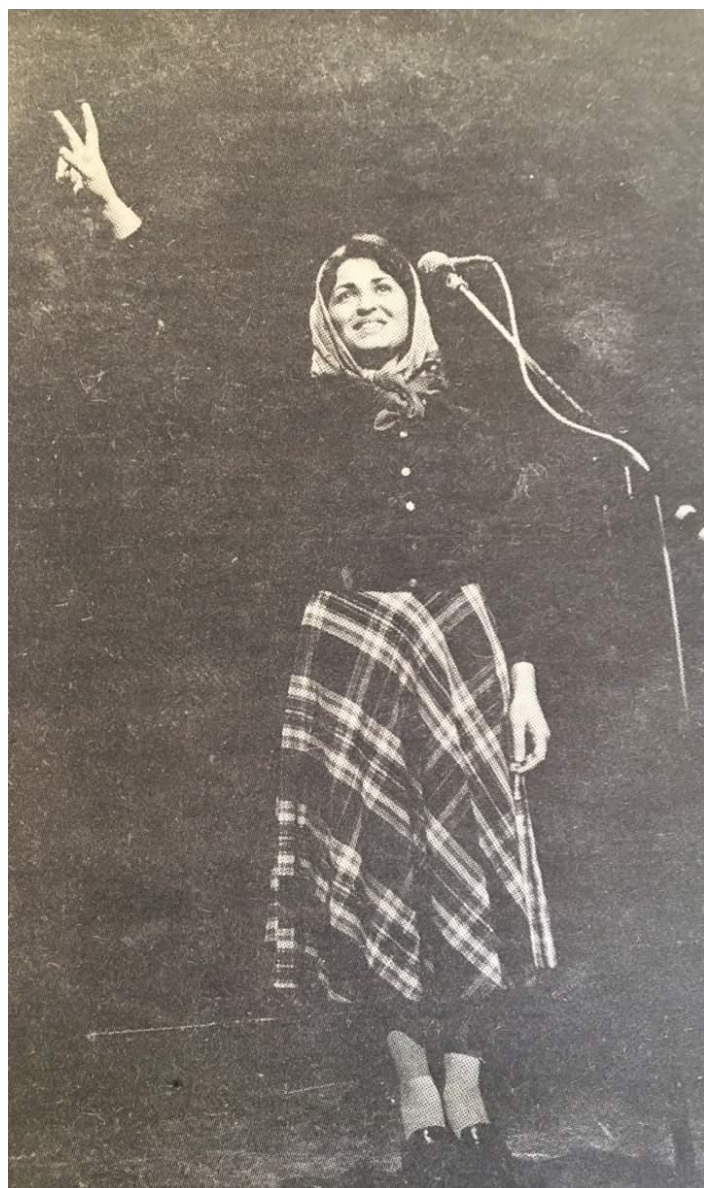
رویا، زنی که در قاچاق پیغام‌ها به داخل زندان بسیار مهارت داشت، در توزیع «پیام زن» نیز موفق از آب بدر آمد. رویا، خودش سواد نداشت ولی می‌خواست این صفحات ارزشمند خبر و اشعار تا حد ممکن در دسترس بیشتر زنان قرار گیرد و برای انجام این کار جانش را به خطر می‌انداخت. او از عضو دیگر «راوا» می‌خواست که برایش این مجله را با صدای بلند بخواند.

مینا و رویا همچو دو شریک با همدیگر کار می‌کردند. باید از نقاط بازرسی پلیس در سراسر شهر می‌گذشتند. خیلی ترسناک بود که به جمع عساکر مسلح با تفنگ‌های خودکار که در یک قطار ایستاده‌اند، نزدیک شده و از تلاشی اجتناب ورزید. مینا تاکید می‌ورزید که مجله‌ها نزد وی باشند. او بسته‌ای از «پیام زن» را در پایین خریطه‌ای پر از کالاهای دوخته‌شده و روی تارهای رنگارنگ و بالای آن یک بسته چاکلیت را می‌گذاشت. وقتی سربازی خریطه مینا را می‌پالید، رویا بدون این که نفس بکشد در کنارش می‌ایستاد و به‌سوی آنان می‌نگریست. وقتی سرباز قوطی چاکلیت را می‌دید به تلاشی پایان می‌داد. او چاکلیت را برای خود گرفته و به آنان اجازه رفتن می‌داد.

برای چندین بار، چیزی نمانده بود که این دو قاچاقبر دستگیر شوند. یکبار، آنان سعی می‌کردند تا مجله‌ها را به منطقه ده‌افغانان شهر کابل ببرند ولی دیدند که خانه‌ای که قرار است به آن بروند توسط پلیس محاصره شده است. هرچند برای دوستان شان نگران بودند ولی چاره‌ای نداشتند جز برگشت و گذر از آن همه نقاط بازرسی پلیس یکجا با مجله‌هایی داخل خریطه.

مینا هیچ‌گاهی نمی‌خواست که رویا را به خطر بیاندازد. او اجازه نمی‌داد که رویا یکجا با وی به داخل خانه‌ها برود. چون شاید پلیس در داخل خانه باشد و یا در هنگام حضور آنان به آنجا حمله کند. او به رویا می‌گفت: «منتظر من باش. اگر در ظرف ده دقیقه نیامدم، فوری از اینجا برو».

مینا در نهمین کنگره حزب سوسیالیست فرانسه در ولانس، ۲۴ اکتوبر ۱۹۸۱ مطالب شماره بعدی «پیام زن» مورخ جولای ۱۹۸۱، توصیف از خطرهایی می‌کرد که شاگردان در برابر استبداد متقبل شده بودند: «شاگردان لیسه زرغونه بسیار مبتکر بودند. آنان برای برنامه‌ریزی تظاهرات در صحن مکتب جلسه‌ای برگزار کردند. نخستین کار شان قطع لین تلفون مکتب بود. از اینرو، مسوولان مکتب نتوانستند به پلیس اطلاع دهند که آنان را دستگیر یا بکشند. بعد آنان به جاده‌ها ریخته به سایر شاگردان پیوستند.



دختری به نام فهیمه از لیسه آریانا توسط یک سرباز روسی در کنار دریای کابل مورد هدف قرار گرفت. جسم او درحالی‌که خون از آن جاری بود به روی سرک کشانیده می‌شد که در نتیجه لباس‌هایش کاملاً از تنش بیرون گردید. شاگرد پسر از مکتب انقلاب کوشید او را نجات دهد ولی او نیز با فیر مرمی کشته شد. کسانی که شاهد صحنه بودند می‌گویند که تا هنوز فریاد آنان برای کمک در گوش شان نجوا دارد. به زودی سربازان روسی با تانک‌های شان به سرک‌ها برآمده، فوری دروازه‌های آهنی تمامی مکاتب بسته شدند و جمعی از شاگردان در داخل تا مدت طولانی گیر مانده با عادی‌شدن اوضاع زمینه یافتند تا به خانه‌های شان بروند. وقتی جاده‌ها تحت پوشش ارتش روس درآمد، شاگردان در گروه‌های کوچک رها شدند. روز بعد مکاتب در اکثر نقاط کابل بسته بودند».

این نوشته‌هایی بود که شوروی‌ها برای خاموشی آن، هیچ حدی نمی‌شناختند. آنان به شدت در صدد شکار ناشران «پیام زن» بودند. پولیس به خانه والدین مینا آمده آنجا را تلاشی و همه را مورد بازجویی قرار دادند. او (مینا) کجاست؟ پولیس چطور از وجود مینا باخبر شده بود؟ هیچ‌کس برای

پولیس چیزی نگفت. یکی از برادرانش که هنوز ده سال هم نداشت، به زندان برده شده و مورد لت و کوب قرار گرفت. اما وقتی چیزی نگفت، آزاد گردید.